

پژوهش‌های انسان‌شناسی ایران
سال ۱، شماره ۱
بهار و تابستان ۱۳۹۰، صص ۷۸-۶۱

مردم‌نگاری و نیم قرن تغییر و تحول در فرهنگ حرفه‌ای انسان‌شناسی

نهال نفیسی*

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۹/۱۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۱۲/۲

چکیده

مقاله حاضر با تمرکز بر تحولات مردم‌نگاری در انسان‌شناسی فرهنگی امریکا در پنجاه سال اخیر استدلال می‌کند که دانش انسان‌شناسی در غیاب رابطه‌ای واقعی و پویا بین نگرش و روش، مطالعه‌کننده و مطالعه‌شونده، داده و نظریه، خرد و کلان، امر محلی و امر جهانی در معرض خطر خنثی و استحاله شدن قرار گرفته است. رابطه مردم‌نگاری (از میدان تا متن) با روح زمانه در داخل و خارج جامعه دانشگاهی و شرایط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، از جریان‌های ضدسلطه دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ و فوران نظریه‌های قدرت در آثار اندیشمندان رویکردهای انتقادی، پسامدرن، فمینیست و پسااستعمارگرا گرفته تا گفتمان جهانی شدن و بروز پژوهش‌های چندمیدانه در دهه پایانی قرن بیستم، و بالاخره پیشرفت بی‌سابقه علوم و فناوری‌ها در سال‌های اخیر و نقش آن در تجسم مکان-زمان مردم‌نگاری مورد بحث قرار می‌گیرد. در آخر تاکید می‌شود که به جای الگو برداری صرف از جدیدترین روش‌ها و نگرش‌ها بدون توجه به ویژگی‌های زمانی و مکانی، باید در جهت تداوم گفتگوی معنی‌دار میان روش و نگرش انسان‌شناسی از یکسو و شرایط سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، تاریخی، و غیره از سوی دیگر در ایران تلاش کرد. **کلید واژگان:** انسان‌شناسی فرهنگی، تحقیق میدانی، جهانی شدن، فرهنگ نوشتن و نوشتن فرهنگ، مردم‌نگاری.

مقدمه

مردم‌نگاری به عنوان روش اصلی کسب و نشر دانش انسان‌شناسی در دهه‌های اخیر در جامعه دانشگاهی امریکا بسیار مورد بحث قرار گرفته است. اگرچه پژوهشگران سایر رشته‌ها چون جامعه‌شناسی، توسعه و مطالعات شهری، ارتباطات، علوم سیاسی، اقتصاد، و حتی بازرگانی و بازاریابی هم ممکن است از مردم‌نگاری به عنوان یک روش تحقیق میدانی (شامل یادداشت‌برداری دقیق، مشاهده همراه با مشارکت، مصاحبه‌های عمیق و آزاد...) در کنار سایر روش‌های کمی و کیفی استفاده کنند، جایگاه مردم‌نگاری در انسان‌شناسی امروز با هیچ کدام از این رشته‌ها قابل مقایسه نیست. در واقع، مردم‌نگاری در انسان‌شناسی امروز تنها یک روش در میان سایر روش‌ها نیست که در کلاس روش تحقیق آموزش داده شود، بلکه تجلی یک فرهنگ حرفه‌ای خاص با هنجارها، اشکال و زیبایی‌شناسی خاصی است که از طریق مطالعه نمونه‌های برجسته آثار مردم‌نگارانه و حضور در جامعه علمی انسان‌شناسان انتقال پیدا می‌کند. مردم‌نگاری، با واژگان بوردیو، دربرگیرنده نوعی سازوکار، خبرگی، بصیرت، یا «درک از قواعد»^۱ انسان‌شناسانه، نوعی عادت‌واره^۲ یا نگاه انسان‌شناسانه، حتی نوعی روح و موضع اخلاقی^۳ انسان‌شناسانه است که در روند بار آمدن به عنوان یک انسان‌شناس در فرد درونی و نهادینه می‌شود (بوردیو، ۱۹۹۷).

انسان‌شناسان نه چون دانشمندان که چون صنعت‌گران فن و هنر خود را در عمل و در رابطه ملموس با سوژه خود می‌آموزند، نه جدا از آن؛ شاید به همین دلیل انسان‌شناسانی چون جورج مارکوس اخیراً پیشنهاد کرده‌اند که مردم‌نگاری به صورت کارگاهی و تعاملی و نه در قالب یک کلاس درس روش تحقیق به شیوه رایج آموزش داده شود (مارکوس، ۲۰۰۹). همان طور که تیموتی اینگلد^۴ در سخنرانی اخیر خود در انگلستان تاکید می‌کند، تبیین رابطه بین انسان‌شناسی و مردم‌نگاری بسیار مهم است (۲۰۰۷). از نظر اینگلد، تصویر مردم‌نگار زحمت‌کش که در گردوخاک و سروصدای میدان مشغول جمع‌آوری داده است و تصویر انسان‌شناس محترم که پشت میز دفترش مشغول نظریه‌پردازی و تحلیل داده‌ها است، هر کدام به تنهایی فسیل‌واره یک تفکر منقرض شده‌اند. دانش انسان‌شناسی حاصل رابطه طولانی و نزدیک میان میدان و متن، انسان‌شناس و سوژه، نگاه و مشاهده، نظریه و داده، توصیف و تفسیر، و خود و دیگری است. منطق انسان‌شناسی منطق استقرایی نیست که در آن مسیر حرکتی خطی از داده خام و خرد به نظریه پخته و کلان وجود داشته باشد، بلکه منطقی «مکالمه‌ای» است (بنگرید به تخیل

¹ feel for the game

² habitus

³ ethos

⁴ Timothy Ingold

مکالمه‌ای باختین). انسان‌شناس فقط درباره سوژه تحقیق نمی‌کند بلکه با سوژه تحقیق می‌کند؛ انسان‌شناس و سوژه «شرکای معرفتی»^۱ یکدیگر هستند که به یکدیگر در درک و تفسیر معنای پدیده‌ها از خلال تجربه زیسته، و بنابراین تبیین نوع خاصی از معرفت و جهان‌بینی، کمک می‌کنند، اگرچه این شراکت فارغ از روابط قدرت نیست و این خود یکی از مسائل محوری در بحث‌های سال‌های اخیر بر سر مردم‌نگاری در انسان‌شناسی بوده است (مارکوس، ۲۰۰۹). چنان‌که اینگلد در سخنرانی مذکور می‌گوید، نگاه انسان‌شناس به خود همواره همراه با نیم‌نگاهی به دیگری است و نگاهش به دیگری همواره همراه با نیم‌نگاهی به خود است. انسان‌شناس حرفه‌ای کسی است که حساسیت‌ها و دغدغه‌های انسان‌شناسانه را که در محور آن نوعی تمایل و قابلیت آموخته برای حس و لمس تجربه و معرفت دیگری و تجربه و معرفت خود از نگاه دیگری قرار دارد، کاملاً درونی کرده باشد. مردم‌نگاری صحنه رویارویی این دو تجربه و نظام معرفتی است.

اگر مردم‌نگاری در انسان‌شناسی نه تنها یک روش که یک نگرش و نه تنها یک راه دانستن درباره جهان که یک شیوه بودن در ارتباط با جهان است، بررسی پستی بلندی‌های آن در طول زمان می‌تواند به ما در درک تغییر و تحولات شیوه نگرش به خود و دیگری و ارتباط آن با اوضاع اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و غیره در موقعیت‌های تاریخی و جغرافیایی مختلف کمک کند. مقاله حاضر با این پیش‌فرض و هدف به مرور بحث‌های پنجاه سال اخیر درباره ماهیت و جایگاه مردم‌نگاری در انسان‌شناسی فرهنگی آمریکا می‌پردازد، با این امید که الهام بخش اندیشیدن و بازاندیشیدن درباره ماهیت و جایگاه مردم‌نگاری در ایران باشد.

بحران بازنمایی

آغاز تحولات اخیر مردم‌نگاری در انسان‌شناسی فرهنگی آمریکا و ثبت رسمی «چرخش به سمت خود» (با هدف بازاندیشی^۲) را معمولاً به چاپ دو کتاب معروف نوشتن فرهنگ و فرهنگ نوشتن: بوطیقا و سیاست مردم‌نگاری^۳ و انسان‌شناسی به مثابه نقد فرهنگی^۴ در سال ۱۹۸۶ نسبت می‌دهند (تاسیس مجله معتبر انسان‌شناسی فرهنگی^۵ نیز در همین سال اتفاق افتاد)، اگرچه بازآفرینی انسان‌شناسی^۶ دل‌هایمز^۷ در سال ۱۹۷۲ پاره‌ای از این مسائل را مطرح کرده بود. این

¹ epistemic partners

² reflexivity/reflexive turn

³ Writing Culture: Poetics and Politics of Ethnography

⁴ Anthropology as Cultural Critique: An Experimental Moment in the Human Sciences

⁵ cultural anthropology

⁶ reinventing anthropology

⁷ Dell Hymes

گرایش جدید، همان‌گونه که از نامش پیدا است، نگاه خیره^۱ مشاهده‌گر را از دیگری به سمت خود می‌چرخاند؛ این بار این خود بود که باید بررسی می‌شد و زیر سوال می‌رفت: خود فرد انسان‌شناس و بسته فرهنگی، زیستی، سیاسی، اقتصادی، فکری و غیره که ناگزیر با خود به میدان می‌آورد؛ خود به معنای جامعه و هنجارهای خودی (که در آن زمان در واقع فرهنگ سفیدپوست اروپایی و امریکایی بود)؛ و خود به معنای فرهنگ حرفه‌ای انسان‌شناسی و پیشینه و روش‌شناسی غالب آن. هر آنچه سخت و استوار بود باید دود می‌شد و به هوا می‌رفت، هر آن که فرودست بود باید به سخن در می‌آمد (و اسپیواک می‌پرسد: "آیا فرودست را توان سخن گفتن هست؟") (اسپیواک، ۱۹۸۸)، نه خطوط که نکات ناپیدای بین خطوط باید خوانده می‌شد، و همه آنچه در نور عصر روشنگری به نظر بدیهی و طبیعی می‌آمد باید در تاریکی فجایع انسانی قرن بیستم به زیر سوال می‌رفت. قبل از اینکه به بررسی دقیق‌تر این کتاب‌ها بپردازیم، باید روح زمانه^۲ را در داخل و خارج فضای دانشگاهی در نظر بگیریم. در واقع موجی که در دهه ۱۹۸۰ به انسان‌شناسی رسید از دهه ۱۹۶۰ در سطح جامعه و دانشگاه آغاز شده بود.

دهه ۱۹۶۰ دهه مهم و نمادینی است: دهه حرکت‌های فرهنگی "ضد فرهنگ"^۳ (مغایر یا مخالف با فرهنگ و ارزش‌های مسلط جامعه)؛ دهه جنگ امریکا با ویتنام؛ دهه اوج گروه انگلیسی پاپ/ راک بیتلز^۴؛ دهه مارتین لوتر کینگ، از سخنرانی معروفش در جمع ۲۰۰ هزار نفری طرفداران حقوق مدنی در واشنگتن در سال ۱۹۶۳ ("رویایی دارم که روزی چهار کودک من در جامعه‌ای زندگی خواهند کرد که نه بر مبنای رنگ پوست‌شان که بر اساس شخصیت‌شان ارزیابی خواهند شد...") گرفته تا برنده شدن جایزه صلح نوبل در سال ۱۹۶۴ و ترور در سال ۱۹۶۸؛ دهه ترور جان اف کندی و رابرت کندی و ملکم اکس^۵ و پاتریس لومومبا؛ دهه رقابت امریکا و روسیه بر سر فرستادن انسان به کره ماه؛ دهه اوج مائوئیسم در چین؛ دهه مبارزات مدنی برای حقوق سیاه‌پوستان، زنان، و سایر اقلیت‌های فرهنگی و فرودستان در امریکا؛ دهه پاریس و ماه مه ۶۸؛ دهه ساخته شدن دیوار برلین؛ دهه هیپی‌ها؛ دهه جنبش‌های اجتماعی ضد سلطه؛ دهه ۱۳۴۰ ایران؛ دهه استقلال ۳۲ کشور آفریقایی از استعمارگران اروپایی؛ دهه چه گوارا.

دهه ۱۹۶۰ و آنچه به دنبال آورد برای امپراطوران وقت جهان چون یک کابوس بود و برای علوم انسانی امریکا، زمان رواج رویکرد انتقادی و زیبایی‌شناسی پسامدرن با تاکیدش بر تکثر، نوآوری و هنجارشکنی. نظریه‌های ساختارگرایی، پساساختارگرایی و هرمنوتیک از جانب

¹ gaze

² Zeitgeist

³ counterculture

⁴ Beatles

⁵ Malcolm X

حوزه‌های مختلف چون زبان‌شناسی (فردیناند دو سوسور)، روان‌کاوی (ژاک لاکان)، نظریه ادبی (رولان بارت)، انسان‌شناسی (کلود لوی استروس)، فلسفه (لویی آلتوسر و ژاک دریدا که هر دو فرانسوی‌های زاده الجزایر بودند) و غیره به فضای میان رشته‌ای دانشگاه‌ها سرازیر می‌شد. با بالا گرفتن جو ضد استعماری و ضد امپریالیستی، پسااستعمارگرایی وارد گفتمان روشنفکری روز می‌شد. *انسان‌شناسی و برخورد استعماری*^۱ طلال اسد^۲ در سال ۱۹۷۳ و *شرق‌شناسی* ادوارد سعید در ۱۹۷۹ همزمان با پیروزی انقلاب ایران به چاپ رسید. یک سال قبل، میشل فوکو به ایران آمده بود تا این انقلاب تاریخی را از نزدیک ببیند (بنگرید به مصاحبه پیر بلانشه با او در *ایران: روح یک جهان بی‌روح*). این آثار در بازنمودن رد پای روابط نابرابر قدرت در متون و اظهارات ظاهرا "معصومانه" نویسندگان و محققین شرق‌شناس و شرق‌نگار نقش اساسی داشتند و نشان دادند که استعمار فقط از طریق جنگ یا دفاتر سیاسی اعمال نمی‌شود بلکه نوعی نگاه به دیگری است که نهایتاً سلطه بر دیگری را اجتناب ناپذیر و حتی ارزشمند جلوه می‌دهد. در همین زمان، پژوهشگران و نویسندگان فمینیست چون دانا هاراوی^۳، لارا مالوی^۴، شری اورتن^۵ و دیگران بازنمودهای روابط نابرابر قدرت را در روش‌های بازنمایی نشان دادند که تا آن روز کاملاً "بی‌طرف" تلقی می‌شدند، آن‌ها روشن کردند که چگونه نگاه مستتر در بسیاری از فیلم‌ها، تبلیغات، متون علمی، آثار هنری و غیره نگاهی مردانه است که زن را همیشه مفعول شناخت و تمنا و نه فاعل آن تصور می‌کند. همین انتقاد را طرفداران حفظ محیط‌زیست به نوع نگاه غالب به طبیعت، طرفداران حقوق حیوانات به نوع نگاه غالب به گونه‌های غیرانسانی، طرفداران حقوق هم‌جنس‌گرایان به نوع نگاه غالب به گرایش‌های جنسی متفاوت، و غیره وارد کرده‌اند.

دو کتاب *نوشتن فرهنگ و فرهنگ نوشتن* و *انسان‌شناسی به مثابه نقد فرهنگی* از اوج‌گیری نظریه‌های قدرت در آثار اندیشمندان رویکردهای انتقادی، پسامدرن، فمینیست و پسااستعمارگرا بسیار الهام گرفته‌بودند، اگر چه در سال ۱۹۹۵ تعدادی از انسان‌شناسان فمینیست در مجموعه مقالاتی با عنوان *فرهنگ نوشتن زنان*^۶ به ویراستاری روت بهار^۷ استدلال کردند که نوشتن فرهنگ و فرهنگ نوشتن تقریباً تماماً توسط مردان سفیدپوست و کسانی نوشته شده است که خود از دیگری بودن تجربه‌ای نداشته‌اند و تجربه و میراث زنان انسان‌شناس را کاملاً نادیده گرفته

¹ Anthropology and the Colonial Encounter

² Talal Asad

³ Donna Haraway

⁴ Laura Mulvey

⁵ Sherry Ortner

⁶ Women Writing Culture

⁷ Ruth Behar

است. دو کتاب مذکور با آثاری از انسان‌شناسان مطرح چون جیمز کلیفورد^۱، جورج مارکوس^۲، مایکل فیشر^۳، پل رابینو^۴ استیون تایلر^۵ و دیگرانی منتشر شد که دوران نوجوانی و جوانی خود را در فضای سیاسی و اخلاقیات خاص دهه ۱۹۶۰ گذرانده و به اندیشه اصلاح‌طلب و خودارجاع حاصل آن دوران خو گرفته بودند و هدف از انتشار آن نه به راه‌اندازی یک نهضت جدید که در واقع ثبت نارضایتی بود که در فضای علوم انسانی آن زمان حس می‌شد. بحث محوری این کتاب‌ها «بحران بازنمایی» بود، یعنی هنجارشکنی در نوع نگاه و روش‌های بازنمایی فرهنگ در انسان‌شناسی و در واقع تبدیل این خود این نگرش‌ها و روش‌ها به معضل و مساله. استدلال آن‌ها این بود که روش‌های معناسازی هیچ رشته‌ای از فرایندهای تاریخی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و روابط قدرت مجزا و مبرا نیست و علمی بودن این روش‌ها نمی‌تواند به معنای معصومیت، بی‌طرفی و غیر اجتماعی، غیر سیاسی، یا غیرتاریخی بودن آن‌ها باشد. همان‌گونه که فرهنگ از قدرت جدا نیست، مطالعه فرهنگ نیز نمی‌تواند از قدرت جدا باشد، و انسان‌شناسان باید بازنگری روش و نگرش خود را نه تنها یک راهبرد حرفه‌ای که حتی یک وظیفه اخلاقی بدانند.

متون آشفته

بازنگری پیشتر با الهام گرفتن از روش‌های بازنمایی واقعیت و حقیقت در هنر و ادبیات، به ویژه ادبیات مدرن و هنر آوانگارد اوائل قرن بیستم با تاکید بر ساختارشکنی، تکثر و نوآوری در فرم، ترویج شده بود. در پی انتشار دو کتاب مذکور تعداد آثار مردم‌نگارانه (یا شاید پسامردم‌نگارانه) که مارکوس آن‌ها را «متون آشفته»^۶ نامید رو به افزونی گذاشت، متون بدیع و تجربی که بر خلاف عرف و ضوابط پذیرفته‌شده ژانر علوم اجتماعی نوشته شده بودند، ساختاری مکالمه‌ای و چندصدایی داشتند، و یک نوع زیباشناسی ناتمام و عدم قطعیت در آن‌ها نمایان بود (مارکوس، ۱۹۹۴). مکتب ادبی «صوری‌گرایی روسی» و خصوصاً باختین تأثیر زیادی بر این حرکت تجربه‌گرا داشت: برداشت باختین از «خود» همیشه آمیخته به «دیگری» است؛ او می‌گوید که در بطن هر چیزی که بیان می‌شود و هر نحوه بیان، حرف‌های دیگر، صداها، دیگر، و نحوه‌های بیان دیگری وجود دارند که برای شنیده شدن رقابت می‌کنند؛ هر چیزی که در نهایت بیان می‌شود و نحوه‌ای که بیان می‌شود حاصل این گفتگو یا منازعه پیش از بیان است (باختین، ۱۹۸۲). با این نگاه، آن‌که سخن می‌گوید دیگر چون قهرمان عصر نوزایی، «مولف» بلامنازع سخن خود نیست و

¹ James Clifford

² George E. Marcus

³ Michael M. J. Fischer

⁴ Paul Rabinow

⁵ Stephen Tyler

⁶ messy texts

همواره سخن او، لهجه "دیگری" را به خود گرفته است. همین نگاه را مردم‌نگاران تجربی^۱ به متون مردم‌نگارانه تعمیم دادند: از نظر آن‌ها، انسان‌شناس از این پس مولف بلامنازع فرهنگ دیگری محسوب نمی‌شد و اثر او در واقع مجموعه‌ای بود شلوغ و پرتنش (به تمام معنا آشفته) از آنچه انسان‌شناس می‌گوید، آنچه سوژه‌ها می‌گویند، آنچه مخاطبین (در جامعه دانشگاهی و در عرصه عمومی) می‌گویند و می‌خواهند بشنوند، آنچه همواره ناگزیر ناگفته می‌ماند (به خاطر محدودیت‌های گوینده و محدودیت‌های زبان)، آنچه نمی‌تواند گفته شود (به خاطر بازی‌های قدرت) و غیره (کتاب ناگفتنی‌ها: گفتمان، گفتگو، و فن بیان در دنیای پسامدرن^۲ اثر استیون تایلر در این زمینه خواندنی است). با در آمیختن خود و دیگری، سوژه عجیب در نور صمیمیت و همدردی بازنموده می‌شد و از خود آشنا نیز آشنایی‌زدایی به عمل می‌آمد. در این نگاه، تولید دانش نسبی^۳ نه تنها یک ضرورت بود (چون هیچ‌کس نمی‌تواند به طور کامل خود را از شرایط و پیش فرض‌هایی که او را و نوع نگاهش به مسائل را شکل داده و می‌دهند جدا کند، حتی اگر خودش در هر لحظه متوجه آن‌ها نباشد) بلکه یک موضع اخلاقی ترغیب‌شده هم بود. متن مردم‌نگارانه نه بازنمایی عین واقعیت یک فرهنگ یا همه واقعیت یک فرهنگ که همیشه فقط نسخه‌ای از آن بود؛ همان "ناقص" و "جعلی بودن" که افلاطون به خاطرش شاعران را از مدینه فاضله خود تبعید کرد. فرهنگ نوشتن و نوشتن فرهنگ به بسیاری از انسان‌شناسان جرئت داد که از قالب‌های تنگ علوم دقیقه بیرون آیند و با افتخار خود را شریک جرم شاعران بخوانند.

مردم‌نگاری چند میدان

جریان بازنگری فرهنگ حرفه‌ای انسان‌شناسی که در دهه ۱۹۸۰ بیشتر به صورت دغدغه اشکال متن و شرایط تولید آن بیان می‌شد، به تدریج در اواخر دهه ۱۹۹۰ به شیوه انجام تحقیق میدانی^۴ سرایت کرد. بهترین نمونه دغدغه بازنگری تحقیق میدانی را در مجموعه مقالاتی که جورج مارکوس در سال ۱۹۹۸ تحت عنوان *پستی بلندی‌های مردم‌نگاری*^۵ منتشر کرد می‌توان

^۱ experimental

^۲ The Unspeakable: Discourse, Dialogue, and Rhetoric in the Postmodern World

^۳ تایلر یکی از معدود انسان‌شناسانی است که از پسامدرن نامیدن خود ابایی نداشته است؛ جمله معروف او به انسان‌شناسان جوان نگران کار خود همیشه این بوده که "نگران نباش، همه ما انسان‌شناسان سوار بر کشتی‌ای هستیم که به زودی به گل خواهد نشست" باید توجه داشت که تایلر در میان انسان‌شناسانی که در نوشتن فرهنگ و فرهنگ نوشتن دخیل بودند، استثنا است و سایر آن‌ها نه از برچسب پسامدرن چندان استقبال می‌کنند و نه نسبت به آینده انسان‌شناسی این‌گونه ناامید و بی‌اعتمادند.

^۴ مفهوم partiality که در زبان انگلیسی هم به جانب‌دار بودن اشاره دارد و هم به ناکامل بودن.

^۵ fieldwork

^۶ Ethnography through Thick and Thin

یافت. در واقع بسیاری از نظریات مارکوس در اثر گفتگوی سالیان با همکارانی چون مایکل فیشر، داگلاس هلمز^۱، و پل رابینو، و کار با دانشجویان در طی ۲۵ سال (۱۹۸۰-۲۰۰۵) اداره برنامه دکترا در دانشگاه رایس شکل گرفت. تغییرات اقتصادی و سیاسی دهه‌های پایانی قرن بیستم و رایج شدن مفهوم جهانی شدن در جامعه دانشگاهی با دغدغه بازنگری تحقیق میدانی ارتباط تنگاتنگی داشت. سوال محوری مارکوس در مجموعه مقالات مذکور این است که اگر بپذیریم که چیزی به نام «جهانی مجزا» اگر هم زمانی وجود داشته بود، امروز دیگر وجود ندارد و هر «فرهنگ محلی» در حوزه‌ای از اتصالات متقابل مادی و معنایی با فضاهای جغرافیایی و معرفتی دیگر قرار گرفته است، انسان‌شناسان چگونه باید کار میدانی خود را طرح‌ریزی کنند تا امکان مطالعه سوژه در بستر این اتصالات را به آن‌ها بدهد؟

مارکوس کار میدانی را به عنوان وجه بارز پژوهش انسان‌شناسی پس از مالینوفسکی می‌شناسد، اما معتقد است که الگوی کار میدانی باید بر اساس نوع تجربه مورد مطالعه تعیین شود و نه به گونه‌ای انعطاف‌ناپذیر و فارغ از آن. مفهوم کلاسیک مردم‌نگاری با حضور طولانی مدت در یک منطقه جغرافیایی معین عجین شده است («آنجا بودن»^۲ همیشه برای انسان‌شناسان یک سرمایه و یک ابزار مشروعیت‌بخشی به ادعاهایشان بوده است)، ولی امروزه کمتر سوژه‌ای را می‌توان یافت که به نوعی در مسیر تردد کالاها، افراد، ایده‌ها، تصاویر، ذائقه‌ها، و غیره از «آنجا» به جاهای دیگر و از جاهای دیگر به آنجا قرار نگرفته باشد: مد روز لباس و آرایش (و همراه با آن نوعی ذائقه) از نیویورک و پاریس به بخارست و قاهره سفر می‌کند، نظریه آشوب از فیزیک به علوم اجتماعی؛ یوگا و مک دونالد، محلی‌های جهانی شده، در هر نقطه از جهان رنگ و بوی آن محل را به خود می‌گیرند («همه چیز همه جا، ولی متفاوت هر جا»^۳: مارکوس، ۱۹۹۸: ۶۱)؛ عکسی که یک فرد عادی با گوشی همراه خود می‌گیرد دقیقی بعد در دسترس میلیون‌ها کاربر در اقصی نقاط جهان قرار می‌گیرد، و زندگی یک کشاورز ساده در ترکیه با تصمیمی در دفتر یک شرکت چند ملیتی در امریکا دگرگون می‌گردد؛ انرژی از زبان حرفه‌ای متخصصین به تعاملات و مصارف روزمره سرایت می‌کند و مردم از یکدیگر انرژی منفی و مثبت می‌گیرند، نوشیدنی‌های انرژی‌زا می‌خرند و برای رسیدن به هدفشان سعی می‌کنند انرژی موفقیت را به هستی منتقل کنند؛ همه چیز از سیر سفره هفت‌سین ایرانیان گرفته تا پرچم ایالات متحده امریکا و صنایع‌دستی امریکای لاتین از چین وارد می‌شود؛ دی. وی. دی فیلم‌های روی پرده هالیوود قبل از اینکه در بازارهای آن سر دنیا به قیمت بیست دلار عرضه شود، در جعبه دستفروش‌های کنار خیابان‌های این

¹ Douglas R. Holmes

² being there

³ Everything everywhere, yet everywhere different

سردنیا به قیمتی معادل دو دلار فروخته می‌شود و غیره. پس “آنجا” دقیقاً کجا است و آیا امروز جا از “دیگر کجا” جدا است؟ مارکوس معتقد است که انسان‌شناسان باید چند مکانی و همزمانی پدیده‌ها و هنجار ملغمه‌ای و چهل‌تکه این دوران را هنگام طرح‌ریزی و انجام مردم‌نگاری در نظر داشته باشند. انسان‌شناسی امروز سوژه مورد مطالعه خود را نه به صورت سوژه کامل، تثبیت‌شده و آرمانی عصر نوزایی که به صورت سوژه‌ای در حال حرکت و تکوین تصور/تبیین می‌کند که در هر لحظه در محل تقاطع چندین “جریان”^۱ و “چشم‌انداز”^۲ عینی و خیالی قرار گرفته است (آپادورای، ۱۹۹۰)؛ مجموعه‌ای پویا از آنچه هست و می‌داند و آگاهانه برمی‌گزیند و آنچه بوده یا دارد می‌شود و نیروهایی که خارج از اراده و انتخاب شخصی‌اش او را شکل می‌دهند. بی‌جهت نیست که آیوا آنگ^۳ و استیون کولیر^۴ در کتاب معروف *تلفیق‌های جهانی: فناوری، سیاست، و اخلاقیات به عنوان مسائل انسان‌شناختی*^۵ استدلال می‌کنند که انسان‌شناسان امروز بیش از مفهوم فرهنگ به مفهوم “تلفیق” (یک نظم ناهمگون و فناپذیر) علاقه‌مند هستند. در واقع، اگر انسان‌شناسان به تکرر به عنوان یک واقعیت اجتماعی یا یک موضع اخلاقی معتقد هستند، این باور باید هم در تفسیر نهایی در متن و هم در طرح و اجرای تحقیق در میدان تجلی یابد، چون مردم‌نگاری هم متن است و هم میدان و انسان‌شناسان با مردم‌نگاری است که می‌اندیشند، می‌پرسند، و استدلال می‌کنند.

مارکوس برای تجلی چندپارگی سوژه و تجربه در روش تحقیق و با الهام گرفتن از اندیشه‌های اندیشمندانی چون فوکو (و مفهوم “درهمستان”، “دیگرکجا”، “دگر مکان”، یا “دگرشهر آرمانی”^۶)، دریدا (و مفهوم “پخش و نشر”^۷)، لیوتار (و مفهوم “سر هم کردن”^۸)، و دلوز و گاتاری (و مفهوم گیاه‌شناسی “ریزوم” یا ریشه افقی که از آن چندین بوته مختلف سر در می‌آورند)^۹ طرح “مردم‌نگاری چندمیدانه”^{۱۰} را پیشنهاد می‌دهد. منظور از میدان در اینجا لزوماً مکان‌های فیزیکی و جغرافیایی نیست (اگر چه آن هم می‌تواند باشد)، بلکه منظور همان حوزه‌های مختلف معناسازی است. در این طرح، یک ناظر متحرک به دنبال کردن یک مفهوم، روایت، واقعه، شی، یا شخص در حوزه‌های جغرافیایی و معرفتی مختلف می‌پردازد. او ممکن است در هر طرح پژوهشی

¹ flow

² scape (as in Appadurai’s Ethnoscape, Mediascape, Technoscape, ...)

³ Aihwa Ong

⁴ Stephen J. Collier

⁵ Global Assemblages: Technology, Politics, and Ethics as Anthropological Problems

⁶ heterotopia

⁷ dissemination

⁸ blocking together

⁹ rhizome

¹⁰ multi-sited ethnography

فقط به یک حوزه بپردازد و در طرح بعدی همان مفهوم یا کالا یا غیره را در یک حوزه دیگر مطالعه کند. همان طور که جیمز فابیون^۱ می‌گوید، یک محقق خوب ممکن است در طول عمر کاری خود فقط یک سوال یا دغدغه اصلی داشته باشد، ولی در هر بار پژوهش در حوزه متفاوتی به آن می‌پردازد، مثلا مدرنیته را یک بار در بستر معماری شهری اروپایی و بار دیگر در بستر یک شرکت فناوری زیستی در آسیا بررسی کند (فابیون، ۲۰۰۹). این نوع رویکرد کاملا با مطالعات منطقه‌ای که در گذشته رواج داشت متفاوت است و انسان‌شناس را ملزم نمی‌کند که یک منطقه جغرافیایی را به عنوان حوزه تخصص خود برگزیند.

پیشنهاد دیگر مارکوس برای بررسی چندپارگی و سیالیت واقعیت‌های سیاسی-اقتصادی موجود تمرکز بر سوژه‌های واقع در مواضع حساس قدرت و سرمایه یعنی نخبگان^۲ و متخصصین^۳ (دانشمندان، سیاست‌گزاران، سرمایه‌داران، حقوق‌دانان و غیره) است. مردم‌نگاری کلاسیک همواره به سوژه‌های فرودست و حاشیه‌ای چون قبایل و عشایر، روستاییان، اقلیت‌ها و غیره پرداخته است، شاید با این استدلال که "فرهنگ اصیل" را نزد آن‌ها می‌توان یافت زیرا که کمتر از سایرین با دیگران مخلوط شده‌اند و دورتر از مراکز قدرت بوده‌اند و یا شاید بر مبنای رسالتی که مردم‌شناسان برای جمع‌آوری و ثبت فرهنگ عامه یا فرهنگ‌های در خطر فراموش شدن و استحاله شدن حس می‌کرده‌اند. جهانی شدن، مفهوم اصالت و دست‌نخورده بودن و همچنین مرز بین حاشیه^۴ و مرکز، پیام رسمی^۵ و سر و صداها^۶ اضافی و قدرت (در انحصار زورمندان) و حقیقت (در انحصار فرومایگان) را تا حد زیادی مخدوش کرده است. تلاش برای یافتن و "نجات دادن" سوژه ناب آلوده‌نشده به قدرت جای خود را به تلاش برای درک ساز و کارهای تولید دانش و قدرت توسط متخصصین و نخبگان و گفتگوها و جدال‌های شخصی و مواضع خود آن‌ها در ارتباط با کار یا موقعیتشان داده است. پژوهش‌های خود مارکوس راجع به اشراف پرتغالی، پژوهش‌های داگلاس هلمز راجع به بانک مرکزی اروپا و پژوهش‌های پل رابینو راجع به بزرگ‌ترین شرکت‌های بیوتکنولوژی در امریکا و فرانسه حاکی از همین گرایش هستند. اگر به تبعیت از بورديو و دیگران بپذیریم که هیچ گروه اجتماعی را نمی‌توان "جهانی مجزا" از شرایط تاریخی و اجتماعی تصور کرد، نخبگان و متخصصین هم از این امر مستثنی نیستند؛ آن‌ها نیز مانند بقیه یک "نمونه فرهنگی" هستند و درک معرفت آن‌ها نه به صورت مجموعه‌ای واحد و

¹ James D. Faubion

² elites

³ experts

⁴ periphery

⁵ signal

⁶ noise

قاطع که به عنوان مجموعه‌ای با جاهای خالی، تناقض‌ها، ابهام‌ها، چندگانگی‌ها، و تنوع تصمیم‌ها و مواضع نیز مستلزم انجام پژوهش‌های میدانی طولانی و عمیق است (بورديو، ۱۹۹۰).

یکی از بهترین نمونه‌ها برای این نوع پژوهش‌ها سلسله کتاب‌های شماره‌های *آخر: مطالعات فرهنگی برای پایان قرن*^۱ است که در سال‌های ۱۹۹۴-۲۰۰۰ با آثاری از محققین انسان‌شناسی، تاریخ، ادبیات تطبیقی، و فلسفه منتشر شد و هدفش به تصویر کشیدن تنگناها و چالش‌هایی بود که مطالعه فرهنگ به طور کلی در آستانه قرن ۲۱ و پس از فروپاشی بسیاری از ایدئولوژی‌های قدرتمند قرن بیستم با آن‌ها مواجه است. به عنوان مثال، کتاب اول حاوی گفتگوهایی است بین پژوهشگران امریکایی و تعدادی از نویسندگان روسی، دانشمندان و دانشگاهیان مجار، سیاست‌مداران ارمنی، حکیمان و پیشوایان مذهبی سبیری، کولی‌ها، شعرای لهستانی، و دیگران که در سال‌های قبل و بعد از فروپاشی شوروی در وضعیت‌های سیاسی و اجتماعی حساسی گرفتار آمده‌اند. صحبت‌های آن‌ها حول محور دموکراسی، اقتصاد بازار، حقوق فردی، و نیروی احیاشده هویت‌های قومی و نژادی سرکوب‌شده دور می‌زند. کتاب دوم با به گوش رساندن صدای افرادی چون یک زن دانشمند ژاپنی- امریکایی که با خودش در مورد نقشش در طراحی سلاح‌های هسته‌ای در جدال است، یا فعالین سیاسی در هند که متعاقب فاجعه بوپال به رابطه علم با سیاست‌های مربوط به محیط‌زیست و ایدئولوژی دولت می‌اندیشند، یا فیزیکدانان اهل لیتوانی که راجع به وضعیت علم بعد از کمونیسم و تصورشان از علم در غرب بحث می‌کنند، نشان می‌دهد که تغییرات به وجودآمده در دستگاه‌های قدرت و در فرضیات مربوط به دانش، چگونه فعالیت‌های علمی را تحت تاثیر قرار داده‌اند، در پشت صحنه فناوری‌های جدید چه کسانی فعالیت می‌کنند و پاسخ آن‌ها به مسائل دشوار اخلاقی و حرفه‌ای در این دوران تغییر جهانی چیست. کتاب پنجم مجموعه گفتگوهایی است با مدیر عاملان، تحلیل‌گران مالی، سرمایه‌گذاران، و سایر کسانی که به نحوی در سازمان‌های ملی و بین‌المللی مشغول به کار هستند و نشان می‌دهد که چگونه عاملین اجتماعی مستقر در مراکز قدرت و ثروت ممکن است به نوعی آگاهی انتقادی نسبت به وضعیت خود برسند. به عبارت دیگر، رابطه پیچیده‌ای بین خواستگاه قدرت فرد و امکان نقد آن خواستگاه توسط فرد در اندیشه یا عمل وجود دارد. کتاب هشتم به مناسبت فرا رسیدن سال ۲۰۰۰ و پایان مجموعه به بررسی پدیده‌های اجتماعی می‌پردازد که به نوعی ارزش صفر را به خاطر می‌آورند: کاربرد صفر (در دستگاه دوگانه صفر و یک) در هوش مصنوعی، "به صفر رساندن" به معنای خلاص کردن موجود زنده‌ای که به طرز غیرقابل‌علاجی مریض یا مجروح است و فقط زجر می‌کشد (در بسیاری از کشورها بر سر اینکه

¹ Late Editions: Cultural Studies for the End of the Century

آیا قانون باید اجازه این عمل را بدهد یا نه بحث است)، امکان «از صفر شروع کردن» یخ‌زده کردن بدن مرده به منظور احیای آن در زمانی دیگر (در حال حاضر در برخی کشورها گروه‌هایی هستند که از داوطلبان این عمل ثبت‌نام به عمل می‌آورند)، اهمیت صفر در پول و حتی خود مفهوم ناپدیدشونده «جامعه» در گفتمان سیاسی معاصر، گویی اهمیت آن تقریباً به صفر رسیده است. به حساب آوردن صفر به معنای از دست رفتن و تهی شدن از معنا نیست، بلکه بر عکس حاکی از توجه به تکثیر معنا در مواجهه با فضاها، غیبت‌ها، و نهایتاً معماهایی چون مرگ است. به این ترتیب، بسیاری از وضعیت‌های پایان‌قرنی که در این مجموعه به تصویر کشیده شده‌اند در واقع نمایانگر همین جستجو برای معنا در نقطه صفر تغییر در زندگی اجتماعی هستند، آنجا که چیزی تازه پایان یافته و چیزی تازه در شرف آغاز است.

تازه‌ترین تحولاتها

امروز در یک دهه‌ای که از قرن ۲۱ گذشته است، بحث درباره اینکه مردم‌نگاری چیست و چه باید باشد هنوز ادامه دارد. مرکز تحقیقات پیشرفته^۱ آمریکا در شهر سنتافه به مناسبت بیستمین سالگرد سمیناری در همان مکان که به انتشار کتاب نوشتن فرهنگ و فرهنگ نوشتن انجامید سمینار دیگری برگزار کرد و در آن پیشنهاد شد به ژانرهایی چون کتاب آشپزی، دستور کار دستگاه‌ها، یا راهنمای والدین نیز به عنوان راه‌هایی برای فرهنگ‌نگاری توجه شود (لوئیس و مالکھی، ۲۰۰۵). ولی مهم‌تر از آن مقاله خود مارکوس با عنوان مردم‌نگاری، دو دهه بعد از نوشتن فرهنگ و فرهنگ نوشتن^۲ است. وی در این مقاله برجسته‌ترین آثار مردم‌نگاری اخیر را مردم‌نگاری‌هایی به سبک «باروک»^۳ می‌خواند (مارکوس، ۲۰۰۷). باروک (از واژه پرتغالی بارکو به معنای مروارید صیقل نیافته) به عنوان سبکی در معماری، نقاشی، موسیقی و مجسمه‌سازی در قرون ۱۷ و ۱۸ میلادی در اروپا رواج داشت و ویژگی آن آزادی در طراحی، شمار زیاد شکل‌ها و درآمیختگی آن‌ها بود. در اکثر آثار مردم‌نگاری که مارکوس در این گروه قرار می‌دهد، اساس کار بر گفتن داستان تحقیق میدانی است با همه پیچیدگی‌های آن و درگیری‌های احساسی، اخلاقی، نظری، حرفه‌ای، سیاسی، و غیره که پژوهشگر با میدان پیدا می‌کند. در این آثار همچنین به تاریخ فرهنگی موضوع توجه شده است، یعنی حفظ نوعی عمق تاریخی در عین صحبت راجع به پدیده‌ای معاصر.

¹ The School for Advanced Research (SAR)

² Ethnography Two Decades After Writing Culture: From the Experimental to the Baroque

³ Baroque

در بهار ۲۰۰۷، کارگاهی با عنوان *نظام‌های تجربی به مثابه گونه مردم‌نگاری*^۱ در دانشگاه کالیفرنیا در ارواین برگزار شد. این کارگاه یکی از مجموعه برنامه‌هایی بود که مرکز مردم‌نگاری^۲ دانشگاه ارواین بعد از تغییر مکان مارکوس از رایس به این دانشگاه در سال ۲۰۰۶، با هدف ایجاد فضایی برای گفتگو درباره نظریه و روش‌شناسی مردم‌نگاری برگزار کرد. الهام گرفتن از علوم تجربی به جای هنر و ادبیات مدرن در حوزه تولید دانش، یکی از مباحث مطرح‌شده در این کارگاه بود. در محور این کارگاه، مفهوم «نظام‌های تجربی» قرار داشت که هانس-یورگ راینبرگر^۳، مورخ علم، برای توصیف ابزار و روش‌های خاص ایجادشده در نیمه قرن بیستم برای پاسخ‌گویی به سوالات جدید زیست‌شناسی سلولی و ملکولی تبیین کرد: ویژگی این ابزار و روش‌های جدید، «تجربی» بودن آن‌ها در عین نظام‌مندی بود، به طوری که دانشمندان می‌توانستند نسبت به پیش‌آمدهای پیش‌بینی‌نشده منعطف باشند و آن‌ها را دنبال کنند (راینبرگر، ۱۹۹۷). مایکل فیشر در مقاله خود با عنوان *فرهنگ و تحلیل فرهنگی به مثابه نظام‌های تجربی*^۴ استدلال می‌کند که فرهنگ نیز مانند «نظام‌های تجربی» مذکور در عین نظام‌مندی زاینده و مولد عناصر متناقض و پیش‌بینی‌نشده است و به همین ترتیب تحلیل فرهنگی هم باید در عین نظام‌مند بودن از نظام‌شکنی نهراسد، روایت‌هایی بدون پایان مشخص را بپذیرد، نخواهد یک کل بدون درز به وجود آورد و همیشه جایی برای عناصر پیش‌بینی‌نشده بگذارد (فیشر، ۲۰۰۷). در واقع مطالعه فرهنگ سفری اکتشافی در دنیای مفاهیم است و گمانه‌زنی و دنبال کردن مسائلی که هنوز در مورد ماهیت و رفتارشان توضیح مشخصی نمی‌توان داشت، در آن مثل هر فعالیت علمی دیگر بخش مشروعی از کار است، حتی اگر مقداری اضطراب‌آور و معذب‌کننده باشد. فیشر در پیش‌گفتار کتاب *تحقیق میدانی دیگر آنی نیست که بود: فرهنگ روش انسان‌شناسی در حال گذار*^۵ تأکید می‌کند که ابزار و دستاوردهای علم و فناوری مانند نوار موبیوس^۶ و بطری کلاین^۷ (مصادیق «سطوح جهت ناپذیر»^۸ در ریاضی که پشت و رو یا درون و بیرونشان از هم قابل تفکیک نیست) یا نرم‌افزار آزاد/متن باز^۹ (که به کاربران اجازه می‌دهد با در دسترس داشتن کد میدا نرم‌افزار به طور آزاد و بدون نقض حق تکثیر یا دستکاری به تغییر و بهبود طراحی نرم‌افزار

^۱ Experimental Systems as Ethnographic Modality

^۲ Center for Ethnography: <http://www.socsci.uci.edu/~ethnog/>

^۳ Hans Jörg Rheinberger

^۴ Culture and Cultural Analysis as Experimental Systems

^۵ Fieldwork Is Not What It Used to Be: Anthropology's Culture of Method in Transition

^۶ Möbius Strip

^۷ Klein Bottle

^۸ non-orientable surface

^۹ free and open source software

بپردازند) و غیره استعاره‌های خوبی برای تجسم گونه‌شناسی پژوهش‌های مردم‌نگارانه در دنیای امروز به شمار می‌روند، چه موضوع پژوهش علم و فناوری باشد چه نباشد، دقیقا به خاطر اینکه ترتیبات پشت و رو، درون و بیرون، برنامه‌نویس و کاربر، و غیره را به طور جالبی مخدوش می‌کنند. او اضافه می‌کند که در زمان ما انکار اهمیت پیشرفت‌های روزافزون بیوتکنولوژی و فناوری اطلاعات ممکن نیست و جالب‌ترین پژوهش‌های اخیر انسان‌شناسی همه نوعی رویارویی و فصل مشترک با علوم و فناوری‌ها پیدا می‌کنند، حتی اگر هیچ‌کدام مستقیما در حوزه مطالعات علم و فناوری نباشند (فیشر، ۲۰۰۹).

نتیجه‌گیری

بحث و جدل درباره ماهیت و جایگاه مردم‌نگاری (فارغ از محتوای پژوهش) ممکن است به جای ایجاد کنجکاو و دانش راجع به جهان پیرامون به تولید بی‌پایان متن توسط انسان‌شناسان درباره انسان‌شناسان برای انسان‌شناسان بیانجامد. مخاطبین آثار مردم‌نگاری امروز بیش از بازنمایی هر فرهنگ دیگری با بازنمایی مکرر فرهنگ حرفه‌ای خود انسان‌شناسی مواجه هستند و کلاس‌های انسان‌شناسی به جای آنکه به آموزش برداشت‌های فرهنگی مختلف اختصاص یابند به بحث درباره اینکه انسان‌شناس کیست و مردم‌نگاری چیست؟ سپری می‌شوند. برای عده‌ای جای نگرانی است که جورج مارکوس در سال ۲۰۰۸ می‌گوید که آنچه امروزه در انسان‌شناسی واقعا جالب است، بحث‌های انسان‌شناسان بر سر موقعیت هستی‌شناسانه و شرایط تولید و نشر و آموزش دانش انسان‌شناسی است و نه خود محتوای دانشی که درباره فرهنگ‌های مختلف تولید می‌کنند (کزالی، ۲۰۰۸). یعنی شیوه طرح و اندیشیدن به موضوع بیشتر از خود موضوع اهمیت دارد. از بحث آموزش مردم‌نگاری در قالبی شبیه کارگاه‌های طراحی و معماری تا بحث تحلیل فرهنگی به مثابه نظام‌های تجربی، از بحث متون آشفته تا بحث مردم‌نگاری‌های باروک، به نظر می‌رسد انسان‌شناسان به خودشان در آینه خیره شده‌اند و اصلا انگار "مردم" را نمی‌بینند. مردم‌نگاری امروز دیگر صرفا جمع کردن داده‌ها یا تحلیل آن‌ها یا حتی به قول کلیفورد گیرتز تفسیر آن‌ها نیست، بلکه درزها را شکافته و فرای این محدوده رفته است. این مساله احتمالا باعث می‌شود که انسان‌شناسان جوان خود را محروم از یک الگوی استاندارد با قابلیت بازتولید شدن بیابند. به خصوص اینکه به نظر می‌رسد بسیاری از آثار برجسته مردم‌نگاری اخیر با همه الهام‌بخشی و تامل‌برانگیزی متون خوبی برای آموزش روش نباشند و بیشتر شبیه به تابلوهای هنری باشند که خواننده را مسحور می‌کنند یا تکان می‌دهند بدون آنکه چیزی قابل برداشت و تکرار به او بدهند (تازه در صورتی که در دسترس باشند و مساله زبان هم مطرح نباشد، چون

اکثر این آثار به زبان انگلیسی هستند و در بسیاری از کشورها ترجمه متون مردم‌نگاری در مقایسه با متون نظریه در الویت نیست).

برخی تصور می‌کنند که انسان‌شناسان مورد بحث در این مقاله به عدم وجود حقیقت یا واقعیت بیرونی یا راه‌های مشروع برای دستیابی به آن، مرگ انسان‌شناسی به عنوان یک رشته متمایز، و به بن‌بست رسیدن مردم‌نگاری به عنوان یک روش قائل هستند، در صورتی که کسانی که بیشترین و جدی‌ترین فعالیت را در راه هنجارشکنی فرهنگ حرفه‌ای انسان‌شناسی و تبدیل کردن آن به مساله در دهه‌های اخیر انجام داده‌اند همان‌هایی بوده‌اند که بیشترین امید را به امکان موثر بودن این نگرش داشته‌اند. تشویق به بازاندیشی درون رشته‌ای، و نقد و آگاهی از روابط نابرابر قدرت نه تنها در بیرون دانشگاه که درون آن نمی‌تواند با زیر سوال بردن کل رشته برابر باشد. انسان‌شناسان مورد بحث معتقد هستند که اگر روش و نگرش مردم‌نگاری نسبت به تغییرات روح زمانه و شرایط اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و غیره در هر محل و هر برهه زمانی حساس و متعهد نباشد، اگر در میدان و متن فضایی برای روایات مختلف و هم‌زمان، جاهای خالی، تناقض‌ها، و علامت سوال‌ها باز نکنند، نمی‌تواند به حیات خود به عنوان روشی محکم و معتبر برای درک و بازنمایی معرفت از خلال تجربه زیسته ادامه دهد. هدف انسان‌شناسی نه صرفاً کشف و بازنمودن تفاوت‌ها که متفاوت دیدن است، و اگر نتواند به جای ارائه نمونه در رد یا تایید نظریه‌های موجود راه‌های تازه‌ای برای اندیشیدن درباره جهان در اختیار ما قرار دهد، در رسالت اصلی خود شکست خورده است.

توجه به ویژگی‌های زمان و مکانی که دانش انسان‌شناختی در آن تولید و منتشر می‌شود می‌تواند فرهنگ حرفه‌ای انسان‌شناسی را از عقیم شدن و استحاله شدن باز دارد و به ایجاد رابطه‌ای واقعی و پویا بین نگاه و روش، مطالعه‌کننده و مطالعه‌شونده، داده و نظریه، خرد و کلان، امر محلی و امر جهانی کمک کند. بنابراین، در مرور تاریخچه بحث‌های مربوط به مردم‌نگاری در انسان‌شناسی فرهنگی آمریکا در پنجاه سال اخیر چیزی که مهم است الهام گرفتن از گفتگوی معنی‌داری است که بین روش و نگرش انسان‌شناسی از یک سو و روح زمانه و شرایط سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، و غیره از سوی دیگر در جامعه دانشگاهی آمریکا وجود داشته است، نه الگو برداری از روش‌ها و نگرش‌ها بدون توجه به ویژگی‌های زمانی و مکانی. این تاریخچه به ما نشان می‌دهد که آنجا که نگاه، فلسفه، و اخلاقیات تغییر کرده است، روش متعارف نیز زیر سوال رفته است و فضایی برای نوآوری باز شده است؛ آنجا که تجربه زیسته تغییر کرده است، از روش نیز انتظار رفته است که پاسخگوی شرایط جدید باشد؛ این مهم است، نه اینکه بخواهیم جدیدترین روش‌های مد روز را وارد کنیم، همان طور که جدیدترین نظریه‌های مد روز را، یا حتی

جدیدترین موضوعات و مسائل و دغدغه‌های مد روز را هم. شارون تراویک^۱، انسان‌شناس و تاریخ‌نگار علم از دانشگاه کالیفرنیا در لس آنجلس (UCLA) روزی در جلسه‌ای که در آن حضور داشتم گفت: «من دستبندی مستطیلی به دست کرده بودم و کسی گفت: شارون، تو همیشه نگاه جالب و متفاوتی داری. من گفتم اگر دقیق شوی می‌بینی که مچ دست انسان واقعا بیش از آن که دایره‌ای باشد مستطیلی است؛ من فقط جرئت کردم آن چیزی را که هست ببینم نه آن چیزی که همه به دیدنش عادت کرده‌ای». دستبند تراویک مثل آثارش عنصری از بازیگوشی و ساختارشکنی دارد، اما نه از شلختگی یا بدعت‌گذاری صرفا به خاطر بدعت‌گذاری. مردم‌نگاری در بهترین شکلش پاسخی است خلاقانه به واقعیت روزمره (واقعیت روزمره مورد مطالعه، و واقعیت روزمره‌ای که شرایط مطالعه را شکل می‌دهد) و آنچه با نهایت دقت و نظام‌مندی و ژرف‌نگری و ریزبینی و صرف وقت و تحمل و آگاهی و کنجکاوی و شفقت مشاهده شده و نه تکرار بدون فکر یک روش پذیرفته‌شده و راحت.

^۱ Sharon Traweek

منابع

• باختین، میخائیل (۱۳۸۷). *تخیل مکالمه‌ای: جستارهایی درباره رمان*، ترجمه رویا پورآذر. تهران: نشر نی.

• فوکو، میشل (۱۳۷۹). *ایران: روح یک جهان بی‌روح و نه گفتگوی دیگر با میشل فوکو*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی.

- Appadurai, Arjun (1990), "Disjuncture and Difference in the Global Culture Economy", In *Theory, Culture, and Society*, 7:295-310.
- Asad, Talal (1986), "Anthropology and the Colonial Encounter", In *Writing Culture: The Poetics and Politics of Ethnography*, Clifford, James, and George E. Marcus (eds), California: University of California Press.
- Bakhtin, Mikhail (1982), *The Dialogic Imagination: Four Essays*, Texas: University of Texas Press.
- Behar, Ruth (ed) (1996), *Women Writing Culture*. California: University of California Press.
- Bourdieu, Pierre (1977), *Outline of A Theory of Practice*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Bourdieu, Pierre (1990), *In Other Words: Essays toward a Reflexive Sociology*, California: Stanford University Press.
- Clifford, James, and George E. Marcus (eds) (1986), *Writing Culture: The Poetics and Politics of Ethnography*, California: University of California Press.
- Faubion, James D (2009), "The Ethics of Fieldwork as an Ethics of Connectivity, Or the Good Anthropologist (Isn't What She Used to Be)", In *Fieldwork Is Not What It Used to Be: Anthropology's Culture of Method in Transition*, George E. Marcus, and James D. Faubion (eds), Ithaca: Cornell University Press.
- Fischer, Michael M. J., and George E. Marcus (eds) (1986), *Anthropology as Cultural Critique: An Experimental Moment in the Human Sciences*, Chicago: University of Chicago Press.
- ——— (2007), "Culture and Cultural Analysis as Experimental Systems", In *Cultural Anthropology* 22(1):1-65.
- ——— (2009), "Foreword: Renewable Ethnography", In *Fieldwork Is Not What It Used to Be: Anthropology's Culture of Method in Transition*. George E. Marcus, and James D. Faubion, (eds), Ithaca: Cornell University Press.
- Hymes, Dell (ed) (1972), *Reinventing Anthropology*, New York: Pantheon.
- Ingold, Timothy (2007), *Anthropology Is Not Ethnography*. Radcliffe-Brown Lecture in Social Anthropology, *Proceedings of the British Academy* 154: 69- 92.
- Khazaleh, Lorenz (2008), "George Marcus: Journals? Who Cares?", In *antropologi.info*. posted on 25/10/08
- Lewis, Nancy Owen, and Joanne Mulcahy (2005), "Really Writing Culture", In *Anthropology News* 46(2):25-26.
- Marcus, George E (1994), "On Ideologies of Reflexivity in Contemporary Efforts to Remake the Human Sciences", In *Poetics Today* 15(3):383-404.
- ——— (1994), *Perilous States: Conversations on Culture, Politics, and Nation*, Late Editions, Vol. 1, Chicago: University of Chicago Press.
- ——— (1995), *Technoscientific Imaginaries: Conversations, Profiles and Memoirs*, Late Editions, Vol. 2, Chicago: University of Chicago Press.

- ——— (1998), *Corporate Futures: The Diffusion of the Culturally Sensitive Corporate Form*, Late Editions, Vol. 5, Chicago: University of Chicago Press.
- ——— (1998), *Ethnography through Thick and Thin*, New Jersey: Princeton University Press.
- ——— (2000), *Zeroing In on the Year 2000: The Final Edition*. Late Editions, Vol. 8, Chicago: University of Chicago Press.
- ——— (2007), "Ethnography Two Decades After Writing Culture: From the Experimental to the Baroque", In *Anthropological Quarterly* 80 (4):1127-1145.
- ——— (2009), "Introduction: Notes toward an Ethnographic Memoir of Supervising Graduate Research through Anthropology's Decades of Transformation," In *Fieldwork Is Not What It Used to Be: Anthropology's Culture of Method in Transition*, George E. Marcus, and James D. Faubion (eds), New York: Cornell University Press.
- Ong, Aihwa, and Stephen Collier, (eds) (2005), *Global Assemblages: Technology, Politics, and Ethics as Anthropological Problems*, Oxford: Blackwell.
- Rheinberger, Hans Jörg (1997), *Toward a History of Epistemic Things: Synthesizing Proteins in the Test Tube*, California: Stanford University Press
- Spivak, Gayatri Chakravorty (1988), "Can the Subaltern Speak?" In *Marxism and the Interpretation of Culture*, Cary Nelson, Lawrence Grossberg (eds), Illinois: University of Illinois Press.
- Tyler, Stephen (1987), *The Unspeakable: Discourse, Dialogue, and Rhetoric in the Postmodern World*, Madison: University of Wisconsin Press.